

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۸

صص ۱-۲۸

بررسی الگوهای حل و فصل منازعات و ارائه مدل بهینه حل منازعات سرزمینی

دکتر پیروز مجتهدزاده* - دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس
حسین ربیعی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۵/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۵

چکیده

به تناسب نیازهای گوناگون جوامع بشری، عوامل مختلفی می‌توانند منازعات بین‌المللی را به وجود آورند. شدت این منازعات در نقاط مختلف جهان بسته به میزان اهمیت استراتژیک هر منطقه متغیر است. با این حال، همه مناطق ژئوپلیتیک جهان کم و بیش منازعه و کشمکش را تجربه کرده‌اند. تاکنون پژوهشگران نظریه‌های مختلفی برای حل و فصل این منازعات ارائه کرده‌اند. با بررسی نظریات مختلف حل و فصل منازعات بین‌المللی و بکارگیری روش تحلیلی و انتقادی، پژوهش حاضر این فرضیه را مورد ارزیابی قرار داده است که «به دلیل ویژگی‌های خاص منازعات سرزمینی، الگوی حل و فصل آنها متفاوت از روش‌های بکار رفته در سایر کشمکش‌های بین‌المللی است و نیازمند ارائه الگوی ویژه است». این بررسی نشان می‌دهد که حل و فصل منازعات سرزمینی سرشتی منطقه‌ای داشته و مستلزم بکارگیری همزمان تاکتیک‌های متنوع و نسبتاً فراوان سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی است.

واژه‌های کلیدی: منازعات بین‌المللی، منازعات سرزمینی، حل و فصل منازعه.

۱- مقدمه

منازعه یکی از جنبه‌های گریزناپذیر جوامع بشری است که بیانگر ناهماهنگی منافع، ارزشها و ادعاهایی است که همراه با دگرگونی‌های متفاوت با وضع موجود، به عنوان شکلی جدید در روابط سیاسی به وجود می‌آیند. به لحاظ ماهیت، منازعات بین‌المللی می‌توانند ماهیت سیاسی یا حقوقی داشته باشند. منازعه حقوقی در مورد تطبیق، اجرا، تفسیر و تبیین حق موجود است و منازعه‌ای که نتوان بر اساس قواعد حقوقی راه‌حلی برای آن یافت، سیاسی است (صبغیان، ۱۳۷۶: ۲۳) و فریدی عراقی، ۱۳۶۹: ۸).

شیوه برخورد کشورها با منازعه، به عوامل مختلفی مربوط است ولی با این همه انتخاب نوع برخورد کاملاً اختیاری و تغییر پاسخ‌های از روی عادت و امکان انتخاب‌های هوشمندانه فراهم است. چگونگی دستیابی به «حل و فصل صلح‌آمیز» منازعات بین کشورها، موضوعی آشنا در ادبیات روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک است و همواره بخشی از روش‌های دیپلماسی بین‌المللی بوده است. حل و فصل منازعات به عنوان یک حوزه مطالعاتی مشخص (مطالعات صلح) در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و در اوج جنگ سرد شروع شده است، زمانی که به نظر می‌رسید توسعه سلاح‌های هسته‌ای و افزایش منازعه میان ابرقدرت‌ها زندگی بشریت را تهدید می‌کند. در آن زمان گروهی از پیشگامان از رشته‌های مختلف به مطالعه منازعه به عنوان یک پدیده عام توجه نشان دادند و بر ویژگی‌های مشابه منازعات، خواه در روابط بین‌المللی، خواه در سیاست داخلی، روابط صنعتی، جوامع، خانواده‌ها و خواه بین افراد تأکید کردند. آنها پی بردند که می‌توان روش‌های مرسوم در روابط صنعتی و میانجیگری‌های اجتماعی را در منازعه در مفهوم کلی آن، به کار برد. فعالان توسعه نیز که بیشتر فعالیت‌های خود را غیر سیاسی می‌دانستند، از آنجا که بسیاری از زمینه‌های کاری‌شان به حوزه منازعات مربوط می‌شد، به پیوستن حوزه تخصص‌شان به حل و فصل منازعات علاقمند شدند. از دیگر موضوعاتی که تعامل آن با حل و فصل منازعات بر غنای هر دو حوزه افزود، حفاظت صلح بین‌المللی بود. وزارت خارجه بسیاری از کشورها با ایجاد واحدهای منازعه، سرمایه‌گذاری در زمینه حل و فصل و پیشگیری از منازعات را شروع کردند. سازمان‌های منطقه‌ای همچون سازمان امنیت و

همکاری اروپا (OSCE)^۱ و اتحادیه آفریقا (AU)^۲ نیز چنین کاری را در پیش گرفتند. بنیاد نیریر^۳ با چنین اهدافی در آفریقا تأسیس شد (Ramsbotham & et al, 2005, 5).

تا دهه ۱۹۸۰، نظریات مربوط به حل و فصل منازعات به صورت روزافزونی در منازعات واقعی تفاوت به وجود می‌آوردند. در سالهای پایانی جنگ سرد شرایط حل و فصل منازعات به صورت اساسی تغییر کرد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دوره طولانی را که در آن منازعه‌ای بین‌المللی بر نظام جهانی حاکم بود، پایان داد. در عوض، منازعات داخلی، منازعات قومی و منازعه بر سر تجزیه‌طلبی و قدرت در داخل کشورها به منازعات معمول دهه ۱۹۹۰ تبدیل شدند. این منازعات منعکس کننده کشمکش میان قدرت‌های رقیب نبودند، بلکه بیشتر نشان‌گر تجزیه و تفکیک ساختار دولت، اقتصاد و جامعه بودند. مسائلی از قبیل دشواری حل و فصل جنگ‌های نامنظم از قبیل جنگ‌های منطقه بالکان در دهه ۱۹۹۰، شکست روند صلح اسرائیل - فلسطین (سال ۲۰۰۰) و حادثه یازده سپتامبر تلاش‌های اوایل دهه ۱۹۹۰ برای حل منازعات بین‌المللی را ناکام گذاشت.

در این شرایط، توجه متخصصان روابط بین‌الملل و سیاست تطبیقی^۴ به گوناگونی منازعاتی که سالها ذهن متفکران را به خود مشغول کرده بود، جلب شد. همزمان، از رشته‌های مختلف، بسیاری به حل و فصل منازعات علاقمند شدند. سیاستمداران جهانی استفاده از زبان (دیپلماسی)، سازمان‌های بین‌المللی، ایجاد مکانیزم‌های حل و فصل منازعات^۵ و مراکز جلوگیری از منازعات^۶ را آغاز کردند.

با این حال با توجه به شرایط ویژه منازعات بین‌المللی، بیشتر تئوری‌های ارائه شده تا این زمان پیرامون درگیری‌های قومی - نژادی داخل کشور و میان گروه‌های درگیر در جنگ‌های داخلی بوده است و منازعات بین‌المللی بویژه منازعات سرزمینی در این بررسی‌ها مورد غفلت قرار گرفته است. حل و فصل منازعات سرزمینی که منشاء آن ادعاهای سرزمینی بین

1 - Organization for Security and Cooperation in Europe

2 - African Union

3 - Nyerere

4 - Comparative politics

5 - Conflict resolution mechanisms

6 - Conflict prevention centers

کشورهاست موضوعی مهم و قابل توجه و بررسی است چرا که منشأ بسیاری از درگیری‌های خشونت‌آمیز بین‌المللی است و همواره سهم قابل توجهی از منازعات را به خود اختصاص می‌دهد. با این که این موضوع می‌تواند در مباحث ژئوپلیتیک مورد تحلیل قرار گیرد اما در میان نظریه‌های ژئوپلیتیک، بحث چندانی در مورد این موضوع مهم (نحوه فروکاستن از منازعات) مطرح نشده است. بویژه آنکه با توجه به اینکه موضوع اصلی ژئوپلیتیک بررسی روابط قدرت است، این موضوع از دیدگاه نقش قدرتهای خارجی و منطقه‌ای در کاهش منازعات سرزمینی بررسی نشده است. از این رو در این مقاله ضمن تحلیل نظریات حل و فصل منازعه، با بررسی چگونگی و میزان نقش‌آفرینی قدرت منطقه‌ای، مدل تازه‌ای در این زمینه ارائه شده است.

۲- روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله روش تحلیلی - انتقادی است. با بررسی نظریات موجود در زمینه حل و فصل منازعه و نقد آنها روش تازه‌ای پیشنهاد شده است.

۳- ادبیات نظری

بخش عمده‌ای از نظریه‌های منازعه به موضوع منازعه، بازیگران و منافع آنها مربوط می‌شود و بر اساس آن، به دنبال یافتن پاسخی به کاهش یا حذف تضاد میان آنها است که در نتیجه تحرک سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع، با گذشت زمان تغییر می‌کنند (Vayrynen, 1991: 4) و به همین نسبت تئوری‌ها، شیوه‌ها و الگوهای حل و فصل منازعه نیز از پویایی برخوردارند. با آن که هدف همه آنها ایجاد و توسعه «فرایندهای حل و فصل منازعه است که برای گروه‌های درگیر قابل قبول و در حل منازعه مؤثر باشد» (Azar & Burton, 1986: 1)، همه اهل فن از مفاهیم و اصطلاحات پایه‌ای ثابتی استفاده نمی‌کنند. سه واژه در میان سایر اصطلاحات بکار رفته در این زمینه رایج‌تر است: ۱- مدیریت منازعه؛ ۲- حل و فصل منازعه؛ ۳- تغییر شکل منازعه^۱. بسته به نوع منازعه، عوامل درگیر، سطح و مرحله منازعه،

1 - Conflict management

2 - Conflict resolution

منطقه جغرافیایی و ژئوپلیتیک، عوامل تاریخی و روابط بازیگران؛ انتخاب رویکرد کارآمد و راهگشا برای حل و فصل منازعه متغیر است. برای درک بهتر این موضوع در این قسمت تئوری‌های حل و فصل منازعه مورد بررسی قرار گرفته است.

۳-۱- مدیریت منازعه

مدیریت منازعه، همچون اصطلاح مرتبط «تنظیم منازعه»^۱، به عنوان یک اصطلاح جامع هر نوع پرداختن مثبت به منازعه را در بر می‌گیرد و می‌توان آن را به حل و فصل و محدودسازی منازعات خشونت‌آمیز نیز تعبیر کرد. نظریه‌پردازان مدیریت منازعه بر این اعتقادند که بسیاری از منازعات خشونت‌آمیز معاصر را نمی‌توان به طور کامل برای همیشه حل و فصل کرد. چرا که آنها نتیجه اختلاف ارزش‌ها و منافع درون یا بین جوامع هستند و همواره بازتولید شده و دائماً وجود دارند. بویژه که این اختلافات منجر به تأسیس نهادهای اجتماعی و توزیع قدرت از یک سو و از سوی دیگر باعث ایجاد حافظه تاریخی و اشتراکات و علائق پایدار می‌شود. بنابراین حل چنین منازعاتی غیر واقع‌بینانه تلقی می‌شود. در این شرایط بهترین کاری که می‌توان انجام داد مدیریت و محدود کردن آنها و گهگاه رسیدن به یک سازش تاریخی است که در آن ممکن است خشونت کنار گذاشته شود و سیاست معمول از سر گرفته شود. از دید ایشان مدیریت منازعه هنر مداخله مناسب برای دستیابی به حل و فصل‌های سیاسی است، بویژه توسط بازیگران قدرتمندی که قدرت و منابع لازم برای تحت فشار قرار دادن گروه‌های در حال منازعه را دارند تا آنها را وادار به حل و فصل کنند (Miall, 2004: 3). مدیریت منازعه همچنین هنر طراحی نهادهای مناسب برای هدایت منازعه غیر قابل اجتناب به کانال‌های مناسب است. به اعتقاد بلومفیلد و ریپلی: مدیریت منازعه، کنترل مثبت و سازنده تفاوت‌ها و واگرایی‌ها^۲ است و بیش از آنکه در پی طرفداری از روش‌های رفع منازعه باشد، به پرسش‌های واقع‌بینانه مدیریت کردن منازعه می‌پردازد: چگونه می‌توان به روشی سازنده به آن پرداخت؟ چگونه می‌توان طرف‌های مخالف را با یکدیگر در یک فرایند همکاری گرد آورد؟ چگونه می‌توان یک نظام همکاری قابل دسترسی و

1 - Conflict transformation

2 - Conflict regulation

3 - Divergence

عملی برای مدیریت سازنده اختلاف طراحی کرد (Reilly & Bloomfield, 1998: 18).
 منازعات سرزمینی از جنس منازعات غیر قابل حل به گونه‌ای که این نظریه‌پردازان اعتقاد دارند نیست، ممکن است کسب تفاهم اولیه مشکلاتی را به همراه داشته باشد، اما بی‌گمان چنانچه در نهایت به صورت رضایت آمیزی حل و فصل شوند، به ندرت امکان بازتولید آنها وجود دارد. مدیریت منازعه در مورد این گونه از منازعات تا مرحله کسب رضایت ضروری و کارآمد است.

۳-۲- حل و فصل منازعه

اصولاً حل و فصل صلح‌آمیز منازعات بین‌المللی به معنی حل منازعات بدون استفاده از زور است (واعظی، ۱۳۸۴: ۳). نظریه‌پردازان حل و فصل منازعه نگاه پیشین به منازعه را رد می‌کنند و در عوض معتقدند که در منازعات هویتی و گروهی، افراد نمی‌توانند بر سر نیازهای اساسی‌شان با یکدیگر مصالحه کنند. با این وجود، آنها معتقدند که اگر بتوان به گروه‌های در حال منازعه در کشف، تحلیل، زیر سؤال بردن و ساختاربندی مجدد موقعیت‌ها و منافع‌شان کمک کرد، می‌توان از منازعه پیشی گرفت و راه‌هایی برای حل و فصل آن یافت. به اعتقاد این دسته از تحلیل‌گران، حل و فصل منازعه به مداخله گروه‌های سوم خبره ولی فاقد قدرتی که به صورت غیر رسمی برای تقویت تفکر نو و روابط جدید کار می‌کنند، بستگی دارد. گروه‌هایی که در جستجوی کشف چستی ریشه‌های منازعه و تشخیص راه‌حل‌های خلاقانه‌ای هستند که گروه‌های درگیر آنها را گم کرده‌اند. کلید حل و فصل منازعه از نظر ایشان یافتن راه‌هایی در این مورد است که چگونه گروه‌ها می‌توانند از الگوهای ویرانگر و بی‌حاصل منازعه به سمت نتایج مثبت و سازنده حرکت کنند. بنابراین هدف ایجاد و توسعه «فرایندهای حل و فصل منازعه است که برای گروه‌های درگیر قابل قبول و در حل منازعه مؤثر باشد» (Azar and Burton 1986, 1). این نظریه به سه دلیل نظریه‌آشناتری در میان پژوهشگران است: اول، این اصطلاح قدیمی‌ترین اصطلاحی است که برای نامیدن این حوزه به کار می‌رفته است. دوم، هنوز هم پرکاربردترین اصطلاح مورد استفاده در میان متخصصان و تحلیل‌گران این حوزه است و سوم، آشناترین اصطلاح در مطبوعات و در میان مردم است.

بحث توالی و ترتیب برای حل و فصل منازعه، مسئله مهمی است که لدرک^۱ آن را مطرح کرد و مکتب حل و فصل منازعه در زمینه مداخله در منازعه در سطح گسترده‌ای به بحث در مورد آن پرداخت. لدرک در مورد ساختار فرایند صلح‌سازی به نظریه هرمی معتقد است که بر اساس آن رهبران برگزیده و تصمیم‌سازان در رأس، رهبران سازمان‌های اجتماعی، کلیساها، روزنامه‌نگاران مهم در سطح میانی و رهبران گروه‌های اجتماعی در پایه هرم قرار می‌گیرند. یک فرایند صلح جامع باید به تغییرات مکمل را در تمامی سطوح پردازد. چه نوع اقدام یا مداخله‌ای، از سوی چه کسی و در چه زمانی درست و مناسب است؟ گلاسل^۲ (۱۹۸۲) نه مرحله در تشدید منازعه را پیشنهاد می‌کند. به اعتقاد او انواع مختلفی از مداخله‌ها در زمان‌های متفاوت مناسب است. نظریه احتمال کشل و فیشرز^۳ (۱۹۹۱) بر این اساس شکل گرفت. به اعتقاد آنها ماهیت مداخله باید با مرحله‌ای که منازعه در آن است مطابقت داشته باشد. به پیشنهاد آنها ساده‌گیری در مراحل اولیه منازعه مناسب‌تر است؛ اما زمانی که منازعه به مرحله قطبی‌سازی رسید، میانجی‌گری مبتنی بر قدرت (و یا حتی اجبار) لازم می‌شود.

۳-۳- تغییر شکل منازعه

تغییر شکل منازعه فرایند تغییر دادن و پرداختن به روابط، گفتمان‌ها و در صورت لزوم وضعیت خاص جامعه‌ای است که از ادامه منازعه خشونت‌آمیز حمایت می‌کند. تغییر شکل منازعه، عقیده‌ای خوش‌بینانه؛ بنیادگرا و مساوات‌طلب است که به منازعه به عنوان منبع پویای تغییر مثبت نگاه می‌کند و به دنبال هدایت پژوهش‌های منازعه و صلح به مسیرهای نو و جذاب است (Ryan, 2009: 303). این مسئله یک رویکرد جامع و فراگیر را پیشنهاد می‌کند که بر حمایت از گروه‌های درون جامعه در حال منازعه، بیش از میانجی‌گری خارجی‌ها تأکید و تأیید می‌کند که منازعات به واسطه یک سری تغییرات کوچک و بزرگ و اقدامات خاصی که به واسطه آن ممکن است مجموعه متنوعی از بازیگران نقش‌های مهمی ایفا کنند، در حال تغییر

1 - Lederach

2 - Glasl

3 - Fishers and Keashl

شکل تدریجی اند. به بیان لدرک: راپزینقه^۱ (۱۹۹۵ و ۱۹۹۸) در مورد رویکردی گزینشی و جامع به تغییر شکل منازعه که مداخلات چند سویه را نیز شامل شود، استدلال می‌کند. او تأسیس هیأت‌های صلح^۲ در سطوح پایه و در سطح جامعه مدنی (در صورت وجود)، و همچنین ایجاد اتحادیه‌های صلح با هر گروهی که قادر به فراهم کردن شرایط تغییر است، همچون گروه‌های شغلی، رسانه‌های جمعی و نیروی نظامی، را پیشنهاد می‌کند. از نگاه او تغییر شکل منازعه، رویکردی وسیع است که حل و فصل منازعه و مداخله‌های سطح یک شامل مداخلات دیپلماتیک و حفظ صلح را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

وایرینن^۳ با اعتقاد به نظریه منازعه‌ای که بر مفهوم تغییر شکل، بیش از فرو نشانیدن استوار است، بر اهمیت آن در فهم چگونگی تغییر شکل منازعات در شرایط پویا تأکید می‌کند: بخش عمده‌ای از نظریه منازعه به موضوعات، بازیگران و منافع مربوط می‌شود و بر آن اساس، به دنبال یافتن پاسخی به کاهش یا حذف تضادهای آنها است. با این حال، موضوعات، بازیگران و منافع در نتیجه پویایی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع، با گذشت زمان تغییر می‌کنند (Vayrynen 1991: 4).

رویکرد وایرینن اصولاً رویکردی تحلیلی و نظری است اما بر انواع مداخله‌هایی که سازندگان صلح^۴ باید در نظر داشته باشند، نیز دلالت می‌کند:

- تغییر بازیگران: تغییرات درونی در گروه‌ها، یا ظهور گروه‌های جدید؛

- تغییر موضوعات: تغییر موضوعات منازعه؛

- تغییر قواعد: تغییر در هنجارها و قواعد حاکم بر یک منازعه؛

- تغییر ساختاری: تغییر در ساختار کلی روابط و توزیع قدرت در منازعه.

اولین مشخصه تغییر شکل این است که تغییر شکل به دنبال تغییر عمیق و اساسی در موقعیت‌های منازعه‌ای است که فراتر از رویکردهای سنتی باشد. مشخصه دوم این است که طرفداران تغییر شکل بر اهمیت کار در سطوح ریشه‌ای تأکید دارند و معتقدند که در محاسبات

1 - Rupesinghe

2 - Building peace constituencies

3 - Vayrynen

4 - Peace builder

باید نیازها و تنوع‌های محلی لحاظ شوند. مشخصه آخر تغییر شکل این است که این است که تغییر شکل فرایندی زمانبر است. گالتانگ معتقد است که مردم برای عادت کردن به تغییرات عمیق نیازمند زمان هستند (Ryan, 2009: 305)

در مورد منازعات سرزمینی از آنجا که قواعد جهانشمولی (قوانین حقوق بین‌الملل) برای حل آنها وجود دارد و موضوعات هم قابل جایگزینی یا ایجاد تغییر و دگرگونی بازیگران وجود ندارد، امکان استفاده از راه‌حل تغییر شکل منازعه وجود ندارد. تنها امکانی که در زمینه وجود دارد معاوضه موضوعات و موارد مورد منازعه است.

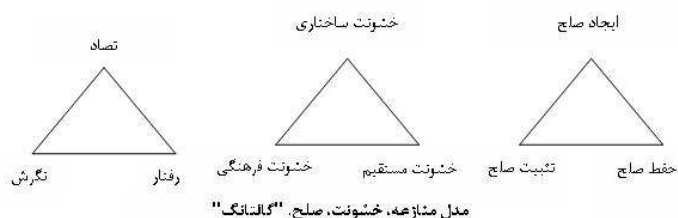
باید در نظر داشت که بر اساس آموزه‌های حل و فصل منازعه، استراتژی‌های کوتاه مدت پیشگیرانه به تنهایی شکست می‌خورند مگر اینکه با استراتژی‌های تشویقی میان مدت و استراتژی‌های بلند مدت پیشگیرانه و استراتژی‌های مشروعیت‌بخشی و هماهنگی بین‌المللی همراه شود. در این زمینه تأثیرگذارترین کار انجام شده، به گالتانگ تعلق دارد که مجموعه‌ای غنی از مفاهیم هسته‌ای را ارائه کرده است.

۳-۳-۱ مدل گالتانگ در مورد منازعه، خشونت و صلح

در اواخر دهه ۱۹۶۰ یوهان گالتانگ^۱ مدل مؤثری در مورد منازعه را پیشنهاد کرد که منازعات متقارن و نامتقارن^۲ را در بر می‌گرفت. به پیشنهاد او منازعه باید به صورت مثالی بررسی شود که تضاد (C)^۳، نگرش (A)^۴، و رفتار (B)^۵ سه رأس آن هستند. به باور او در منازعات هم جنبه‌های ویرانگر و هم تثبیت‌کننده زندگی^۶ وجود دارد. منازعات از تضادهای موجود در ساختار اجتماع شکل می‌گیرند. سپس در نگرش‌ها و رفتار آشکار می‌شوند. زمانی که منازعه شکل گرفت، فرایندهای تغییر شکل گوناگونی را متحمل می‌شود: تولید یا تفکیک^۷، قطبی‌سازی و قطب‌زدایی،

-
- 1 - Johan Galtung
 - 2 - Symmetric conflicts and Asymmetric conflicts
 - 3 - Contradiction
 - 4 - Attitude
 - 5 - Behavior
 - 6 - life-destroying and life-affirming
 - 7 - Articulation or disarticulation

تشدید منازعه یا تنش‌زدایی^۱ و پیچیده‌سازی یا ساده‌سازی (Galtung, 1996: 90). فائق آمدن بر تضاد، سازش، گسترش دادن و یا عمق بخشیدن به ساختار منازعه، همکاری یا قطع همکاری بازیگران می‌تواند ناسازگاری ایجاد شده میان گروه‌ها را از بین برد (Galtung, 1996: 16).



تضاد به موقعیت تنازعی اساسی اشاره می‌کند که «ناسازگاری اهداف» بین گروه‌های در حال منازعه را در بر می‌گیرد و زائیده چیزی است که میشل^۲ آن را «عدم تطابق میان ارزش‌های اجتماعی و ساختار اجتماعی» می‌نامد (Mitchell, 1981: 18). در یک منازعه متقارن، گروه‌ها، منافع آنها و برخوردار منافع آنها با یکدیگر، تضاد را تعریف (تعیین) می‌کنند. در یک منازعه نامتقارن، گروه‌ها، روابط آنها و تنازع منافع موجود در رابطه، تضاد را تعریف می‌کند.

نگرش «درک و احساس درست یا غلط گروه‌ها نسبت به یکدیگر و نسبت به خود» را در بر می‌گیرد که می‌تواند مثبت یا منفی باشد. اما در منازعات خشونت‌آمیز، گروه‌ها نگاهی تحقیر آمیز به یکدیگر دارند و نگرش آنها اغلب تحت تأثیر احساساتی همچون ترس، عصبانیت، تندی و تنفر است. نگرش دربرگیرنده احساسات، شناخت (عقاید) و خواسته‌ها است. گفته می‌شود تحلیل‌گرانی که بر این جنبه‌های ذهنی تأکید دارند، دیدگاهی «بیانگر»^۳ در مورد ریشه منازعه دارند.

سومین مؤلفه رفتار است که شامل همکاری یا تهدید و اجبار (قهر) و حرکات بیانگر مصالحه و آشتی یا دشمنی و خصومت است. تهدید، قهر و اجبار و حمله‌های مخرب از مشخصه‌های رفتاری منازعه خشونت‌آمیزاند. گفته می‌شود که تحلیل‌گرانی که بر جنبه‌های

1 - Escalation or de-escalation

2 - Mitchell

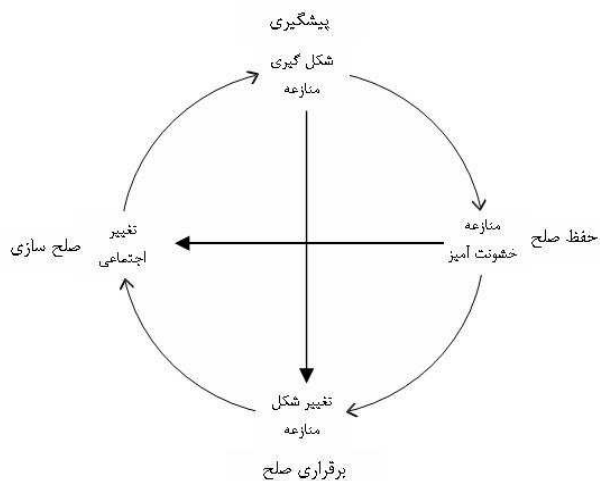
3 - An expressive view

عینی همچون روابط ساختاری، رفتارها یا منافع مادی رقیب تأکید دارند، نسبت به ریشه‌های منازعه دیدگاه «وسیله‌ای (سودمند، ابزاری)» دارند.

از نظر گالتانگ، در یک منازعه کامل باید هر سه مؤلفه حاضر باشند. ساختار منازعه بدون رفتار یا نگرش تنازعی، پنهان (یا ساختاری) است. از دیدگاه او منازعه یک فرایند پویا است که در آن ساختار، نگرش‌ها و رفتار دائماً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را تغییر می‌دهند. منازعه با گسترش تحرکات به یک منازعه آشکار تبدیل می‌شود که در آن منافع گروه‌ها با هم برخورد پیدا می‌کند و یا روابط آنها با هم ستمگرانه می‌شود. آنگاه گروه‌های منازعه برای تعقیب منافع خود، دور این ساختار سازماندهی می‌شوند و نگرش‌های خصمانه و رفتار تنازعی خود را بسط می‌دهند. بنابراین آرایش تنازعی شروع می‌شود و تشدید می‌یابد و ممکن است عمیق‌تر و گسترده‌تر شود و به گروه‌های دیگر کشیده شود و منجر به منازعات ثانویه‌ای گردد که در آن گروه‌های بزرگتر و بیگانه نیز وارد شوند و این اغلب کار پرداختن به منازعه اصلی و هسته‌ای را بسیار پیچیده می‌کند. حل و فصل منازعه باید مجموعه‌ای از تغییرات پویا که تنش‌زدایی^۱ رفتار تنازعی را شامل می‌شود، در بر گیرد. تنش‌زدایی تغییر نگرش‌ها و تغییر شکل روابط یا منافع مخالف است که در هسته ساختار منازعه قرار دارند.

۴- چرخه منازعه و پیشرفت‌های جدید در حل و فصل منازعه

شکل شماره ۱ طرح کلی از مراحل منازعه و مداخلاتی که در مراحل مختلف آن امکان‌پذیر است را نشان می‌دهد. چرخه منازعه از تغییر اجتماعی صلح‌آمیز شروع می‌شود و به ترتیب به سمت شکل‌گیری منازعه، منازعه خشونت‌آمیز و سپس تغییر شکل منازعه می‌رود و دوباره به تغییر اجتماعی مسالمت‌آمیز بر می‌گردد. اما این تنها مسیر ممکن نیست. سیر منازعه ممکن است بدین صورت باشد که پس از شکل‌گیری، به مرحله تغییر شکل منازعه برسد و با اجتناب از خشونت به تغییر اجتماعی بازگردد یا منازعه در چرخه حیاتی خود، از مرحله شکل‌گیری منازعه وارد مرحله منازعه خشونت‌آمیز شده و دوباره به ایجاد منازعات جدید باز می‌گردد.



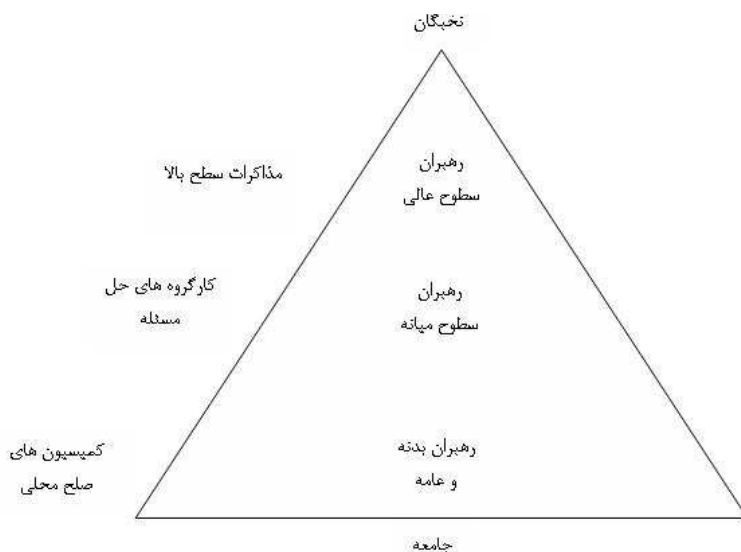
شکل ۱: پویایی و حل و فصل منازعه

الگوهای جدید منازعات مسلحانه عمده‌ای که در دهه ۱۹۹۰ اهمیت یافتند مدل متفاوت‌تری از پیدایش، تغییر شکل و حل و فصل منازعه را پیشنهاد کردند. بر اساس این مدل شکل‌گیری منازعه ناشی از تغییر اجتماعی است و به فرایند تغییر شکل منازعه خشونت‌آمیز یا غیرخشونت‌آمیز منجر می‌شود و حاصل آن تغییر اجتماعی دیگری است که در آن گروه‌های تحت فشار یا به حاشیه رانده شده سابق، منافع خود را بیان می‌کنند و ساختارهای قدرت موجود را به چالش می‌کشند.

از جنبه مداخله گروه سوم برای حل و فصل منازعه، تفکیک و توسعه‌ای در نظریات به وجود آمده است. از آنجایی که حل و فصل کلاسیک منازعه عمدتاً به ورود به منازعه و چگونه قادر ساختن گروه‌های حاضر در منازعه خشونت‌آمیز برای حل غیر خشونت‌آمیز مسائل بین خود اهمیت می‌دهد، رویکرد معاصر با دیدی بازتر به زمانبندی و ماهیت مداخله می‌پردازد. در دهه ۱۹۹۰ مدل احتمالی و مکملی^۱ فیشر و کشل (۱۹۹۱) مطرح شد که تلاش داشت بین استراتژی‌های حل و فصل مناسب و هماهنگ و مرحله منازعه ارتباط برقرار کند.

1 - Complementarity and contingency model

مدل سطوح حل و فصل و تغییر شکل منازعه لدرک (۱۹۹۷) نیز با تأکید بر فرایندهای از پایین به بالا و این پیشنهاد که سطوح میانی می‌توانند دو سطح دیگر را با یکدیگر مرتبط سازند (شکل شماره ۲) مدلی تأثیرگذار بوده است.



شکل ۲: بازیگران و رویکردهای صلح سازی (منبع: Lederach, 1997)

فرنسیس^۱ مدل منازعه نامتقارن کرل^۲ را گسترش داد تا استراتژی‌های حل و فصل کلاسیک منازعه را درون استراتژی‌های گسترده‌تر تغییر شکل منازعاتی از این نوع جای دهد (شکل شماره ۳). انکارناسیون^۳ و همکاران (۱۹۹۰) با دقت به تشریح مدل‌های مداخله گروه سوم پرداخته‌اند. هدف از این کار تأکید بر فرایند تبدیل گروه‌های خارجی (غیردرگیر) به گروه‌های اصلی است، در زمانی که سطح مداخلات آنها افزایش می‌یابد و همچنین تأکید بر اهمیت «گروه‌های ادغام شده»^۴ از درون منازعه است که اغلب نقش‌های کلیدی را در سرعت بخشیدن

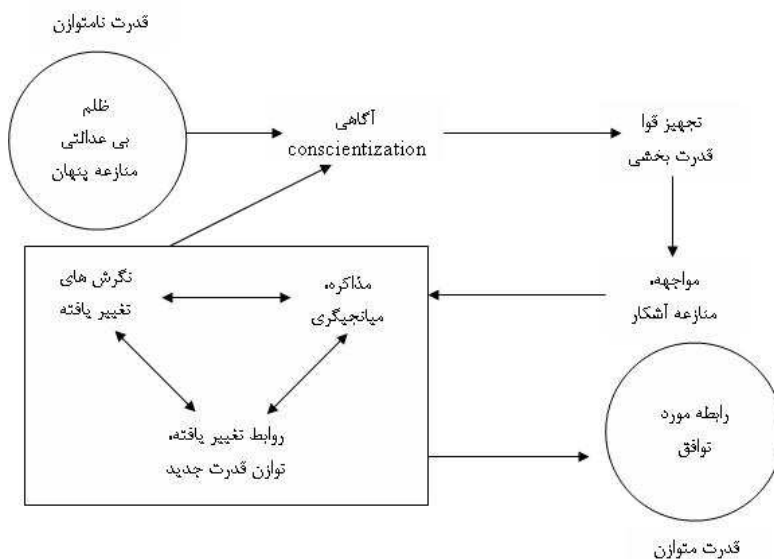
1 - Francis

2 - Curle

3 - Encarnacion

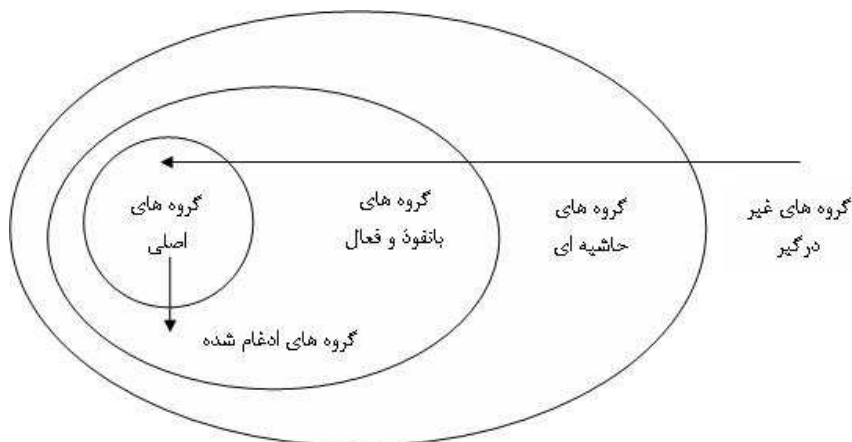
4 - Embedded parties

به حرکت‌های حل و فصل ایفا می‌کنند (شکل شماره ۴).



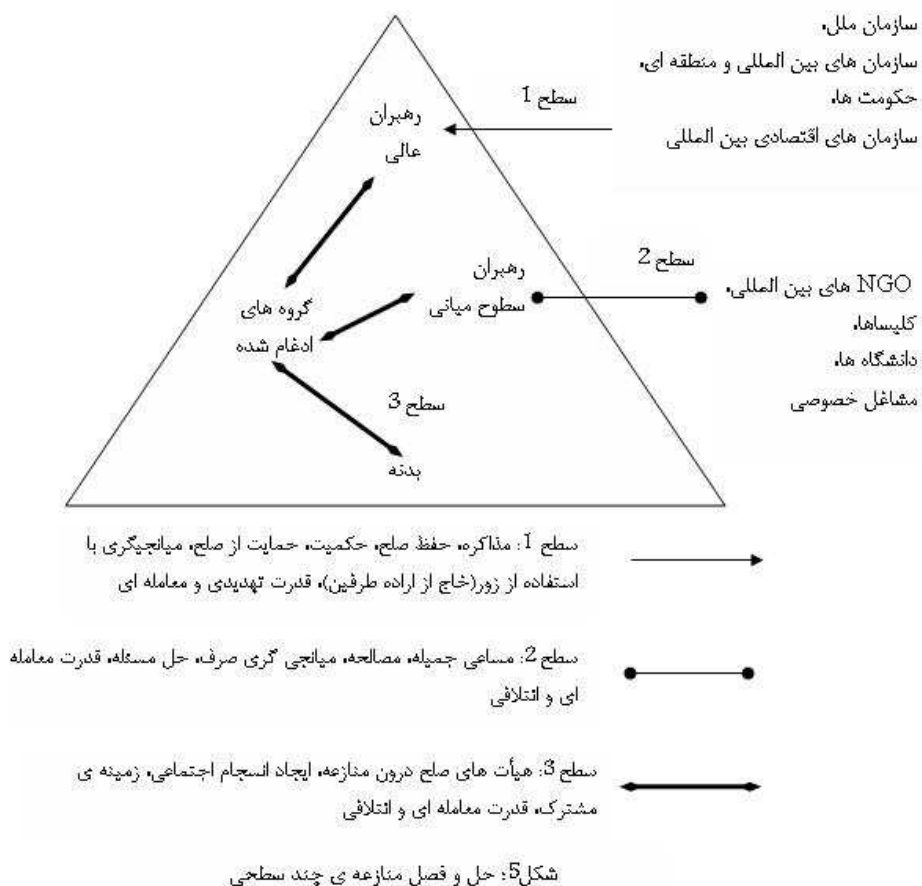
شکل ۳: تغییر شکل منازعات نامتوازن II - (منبع: Francis, 1994)

به طور کلی در نظریات جدید ارائه شده نگرش به مداخله گروه سوم خارجی تغییر کرده و رفته رفته بر اهمیت نقش «گروه‌های سوم» داخلی یا صلح‌سازان بومی افزوده شده است. به جای اینکه یک گروه خارجی زمینه حل و فصل منازعه را از طریق میانجی‌گری‌های یک باره فراهم کند، نیاز به ایجاد کارآیی^۱ و ظرفیت در جوامع و آموختن چگونگی اداره منازعه به شیوه‌ای ماندگار در طول زمان از فرهنگ‌های داخلی مورد تأکید قرار گرفته است.



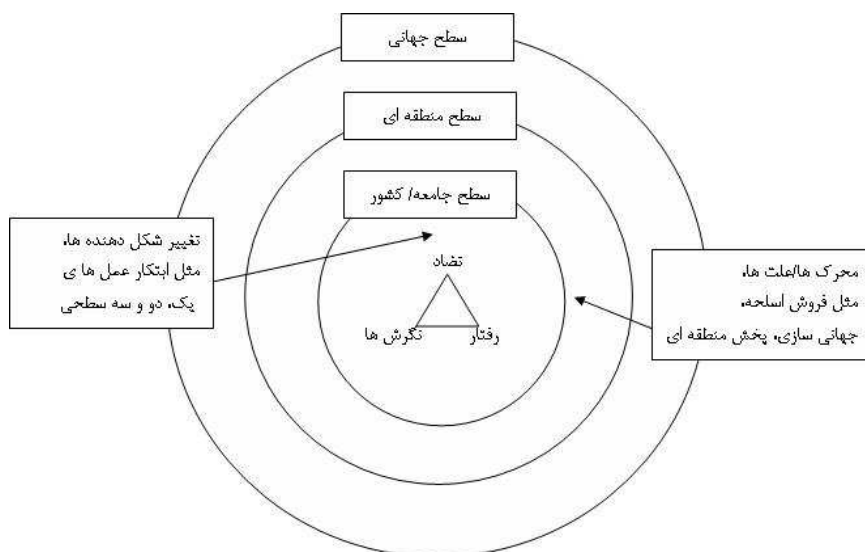
شکل 4: میزان دخالت در منازعه (منبع: Encarnacion et al., 1990: 45)

این امر به جای مدل‌های قبلی یک سطحی و دو سطحی مدل چندسطحی را پیشنهاد می‌کند که در آن اهمیت منابع بومی و بازیگران محلی مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ این مدل را می‌توان مدل سه سطحی نیز نامید (شکل شماره ۵). همچنین تغییری در جهت نگاه به منازعه در بافت آن به وجود آمده است (در ارتباط با نظریات ساختارگرایی، سازندگی‌گرایی^۱ یا گفتمان‌محور واقعیت اجتماعی).



برای ارائه خلاصه‌ای از این کار جدید می‌توان منازعات معاصر را درون چارچوبی قرار داد که سطوح مختلفی را از سطوح بین‌المللی (جهانی، منطقه‌ای، دو جانبه) گرفته، تا سطوح ملی و اجتماعی در بر می‌گیرد (شکل شماره ۶). امروزه اغلب منازعات مهم کشمکش‌های مرکبی^۱ هستند که در سطوح بین‌المللی، کشوری و اجتماعی پخش می‌شوند. این چیزی است که حل و فصل یا تغییر آنها را بسیار سخت می‌سازد.

حل و فصل منازعه باید همزمان در همه این سطوح کار کند (از جمله روابط عمودی بین سطوح بالا و پایین از بدنه گرفته تا سطح بین‌المللی، و روابط افقی بین همه بازیگران اجتماعی درگیر). بسته به مرحله‌ای که منازعه به آن رسیده است، هدف نهایی تلاش برای پیشگیری از بسته شدن فضای سیاسی حاصل از تشدید منازعه و تشویق به باز شدن فضای سیاسی حاصل از تنش‌زدایی و تغییر شکل منازعه است.



شکل ۶: منازعه و بافت

۴- تجزیه و تحلیل

به عنوان روش‌هایی برای حل و فصل منازعات، سه نظریه، مدیریت منازعه، حل و فصل منازعه و تغییر شکل منازعه مورد بررسی قرار گرفت و دگرگونی‌هایی که اخیراً در نظریات حل و فصل منازعه ایجاد شده است مورد بررسی قرار گرفت. کنکاش بیشتر در این نظریات نکاتی را روشن و کمبودهایی را می‌نمایاند:

الف: تمرکز بر منازعات درون کشوری

نظریاتی که در این بخش مورد توجه قرار گرفت خواستگاهی در میان علوم اجتماعی و سیاسی داشتند. دلیل این امر تمرکز بیش از حد آنها را بر منازعه گروه‌های داخلی، تمرکز بر منازعات خشونت‌آمیز، و عدم توجه به منازعات سرزمینی است. گذشتن آنها از کنار بافت جامعه‌ای که در آن منازعه رخ می‌دهد به روشنی آشکار است.

ب: عدم توجه به تفاوت‌های جغرافیای سیاسی

این که منازعه به لحاظ جغرافیایی در چه مکانی رخ دهد در حل و فصل منازعه و سطح دخالت نیروهای فراملی مؤثر است. برخی مناطق جهان به لحاظ اهمیت ژئوپلیتیکی که برای امنیت جهانی دارند مورد توجه ویژه هستند و ایجاد ناامنی در آنها به سرعت به خارج از منطقه گسترش می‌یابد و چه بسا امنیت جهانی را با خطر مواجه می‌سازد. آشکار است که درگیری و منازعه در این مناطق تفاوت بسیاری با مناطقی دارد که درجه پایین‌تری از اهمیت را دارند. نظریاتی که مورد بررسی قرار گرفت فارغ از تفاوت‌های جغرافیای سیاسی مناطق جهان، منازعات را تحلیل کرده‌اند.

پ: سرشت متفاوت عوامل ایجاد کننده منازعات

عواملی که منازعه را ایجاد می‌کنند از درجات مختلفی از اهمیت برخوردارند. کشمکش بر سر تقلب در انتخابات برای یک گروه داخلی (رقابت‌های حزبی)، منازعه برای کسب حقوق یک گروه اقلیت در داخل یک کشور، درگیری برای جلوگیری از قاچاق کالا و مواد مخدر، نزاع برای جلوگیری از عبور و مرور غیر قانونی و بالاخره نزاع برای کسب قلمرو سرزمینی هرکدام درجه متفاوتی از اهمیت را دارند. این تفاوت‌ها هزینه‌ای را که هر کدام از طرف‌های درگیر حاضرند به خاطر شرکت در آن پردازند مشخص می‌کنند.

ت: بی توجهی به مناسبات سطوح مختلف قدرت

به تناسب تفاوت‌های جغرافیای موجود در جهان، در هر زمانی هرم قدرت جهانی سلسله مراتب مختلفی از قدرت ملی کشورها را نشان می‌دهد. مناسبات چند قطبی قدرت‌های اروپایی در قرنهای نوزده و بیست، نظام دو قطبی دوران جنگ سرد و آرایش جدید قدرت‌های جهانی هر کدام مناسبات ویژه‌ای را در سیاست جهان ایجاد کرده‌اند. به همین نسبت روابط قدرت‌های موجود در مناطق مختلف ژئوپلیتیک نیز در بررسی حل و فصل منازعات مورد غفلت بوده است. روشن است که اثرگذاری قدرت‌های جهانی در منازعات مناطق مختلف جهان متفاوت و در دوره‌های زمانی مختلف نیز متغیر است. به عنوان مثال تفاوت برخورد قدرت‌های شوروی و ایالات متحده در دوران جنگ سرد با حال حاضر و در مقیاس منطقه‌ای برخورد همین قدرت‌ها با مناطقی مانند خلیج فارس و بالکان کاملاً آشکار است.

علاوه بر کمبودهایی که ذکر شد نظریه‌ها و روشهای حل و فصل منازعات از دیدگاه‌های دیگری نیز قابل نقد است. بررسی این نظریه‌ها چند سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند:

۱. آیا زمانی که ریشه منازعه بیش از آن که نارضایتی از وضع موجود باشد نوعی طمع ورزی بی‌پایان است، امکان حل و فصل منازعه وجود دارد؟
۲. در شرایطی که عدم تعادل و توزان قدرت میان دو طرف درگیر وجود داشته باشد سرنوشت منازعه چگونه تعیین می‌شود؟
۳. احتمال مؤثر بودن اقدام نظامی در کوتاه کردن یا فرونشاندن منازعات تا چه اندازه وجود دارد؟
۴. نقش جامعه، فرهنگ و تاریخ و به طور کلی مسائل روانشناختی در حل و فصل منازعات چیست؟

۵. کارکرد این نظریات برای حل و فصل منازعات سرزمینی در سطح منطقه تا چه اندازه است؟ به نظر می‌رسد این نظریات برای تحلیل منازعات سرزمینی کارایی چندانی ندارند. برخی منازعات سرزمینی نوعی طمع‌ورزی برای در اختیار گرفتن سرزمین‌های دیگران و برخی دیگر تلاش برای دستیابی به حقوق خود است. بنابراین تا زمانی که به طور رضایت‌آمیز حل و فصل نشوند در کمین آرامش و صلح منطقه هستند. تغییر شکل دادن به این منازعات به ندرت امکان

پذیر است و بسیاری از روش‌ها از جمله روش‌های نظامی یا کمک‌های اقتصادی برای حل و فصل آنها راه به جایی نمی‌برد. نمونه‌های فراوانی از بکار بردن ابزار نظامی برای دستیابی به اهداف وجود دارد که ناکام مانده است از جمله روش‌هایی که عراق برای دست یابی به اهداف خود به کار برد. موارد زیر از جمله مهمترین تفاوت‌هایی است که منازعات سرزمینی با دیگر انواع منازعه دارند و ایجاب می‌کنند که روش دیگری برای حل آنها بکار گرفته شود:

الف: تأثیر منازعه سرزمینی بر مناطق پیرامون

منازعه سرزمینی سطح منطقه‌ای و بین‌المللی گسترده‌تری را در بر می‌گیرد. این جنبه‌های ارتباطی منازعات سرزمینی اهمیت بسیاری دارند. این منازعات عموماً جنبه‌ای بین‌المللی دارند و یک کشور به تنهایی نمی‌تواند این منازعات را حل و فصل کند. برای مثال در منازعاتی که قومیت‌ها یا اقلیت‌های حاشیه‌ای در آن سهم‌اند نقش حاکمیت و نهادهای موجود در هر دو طرف منازعه در چگونگی حل و فصل آن بسیار مهم و اثرگذار است. برخی از این منازعات به خاطر چند طرفه بودن، حتی نمی‌توانند موضوع مذاکرات رسمی دوطرفه باشد چرا که می‌توانند موجب درگیر شدن چند کشور هم‌جوار شوند و سرشتی منطقه‌ای پیدا کنند که منافع قدرت‌های منطقه‌ای یا جهانی را تهدید و در نتیجه باعث تحریک آنها به مداخله و در نتیجه تشدید منازعات شوند.

ب: ارتباط با مسائل کشورسازی و هویتی

منازعات سرزمینی با فرایند شکل‌گیری کشور یا آنچه «ایوب» فرایند کشورسازی^۱ می‌نامد، ارتباط تنگاتنگی دارند (Ayoob, 1995: 50). در بیشتر کشورهای جهان سوم، این منازعات حاصل «حکومت ضعیف» هستند که قدرت زیربنایی^۲ پایین آن موجب آسیب‌پذیری بالای کشور می‌شود. در برخی از موارد، به خاطر توزیع مکانی جمعیت‌هایی که دارای پیوندهای نژادی هستند و ایجاد مرزهای تصنعی و گاهی به خاطر پیوندهای فراملی بازیگران محلی و

1 - State making

۲ - Mann قدرت زیربنایی را «ظرفیت دولت برای نفوذ واقعی در جامعه مدنی، و اجرای تصمیمات سیاسی در سراسر قلمرو» تعریف می‌کند (Mann, 1986: 112-114).

اثرات جانبی آن بر کشور مادر و کشورهای همسایه (به عنوان مثال کردها در دهه ۱۹۷۰)، منازعات درون کشورها با منازعات بین کشورها ارتباط تنگاتنگی دارند. بنابراین، این منازعات، اگرچه دارای ریشه‌های داخلی‌اند (یعنی، ایجاد دولت و کشور مستقل یا مشروعیت حکومت)، بر ثبات و امنیت مناطق مربوط به خود بسیار مؤثرند. در بسیاری از موارد روابط ضعیف بین کشورها برانگیزاننده منازعه سرزمینی‌اند و مانعی در تلاش‌های صلح‌سازی باقی می‌مانند.

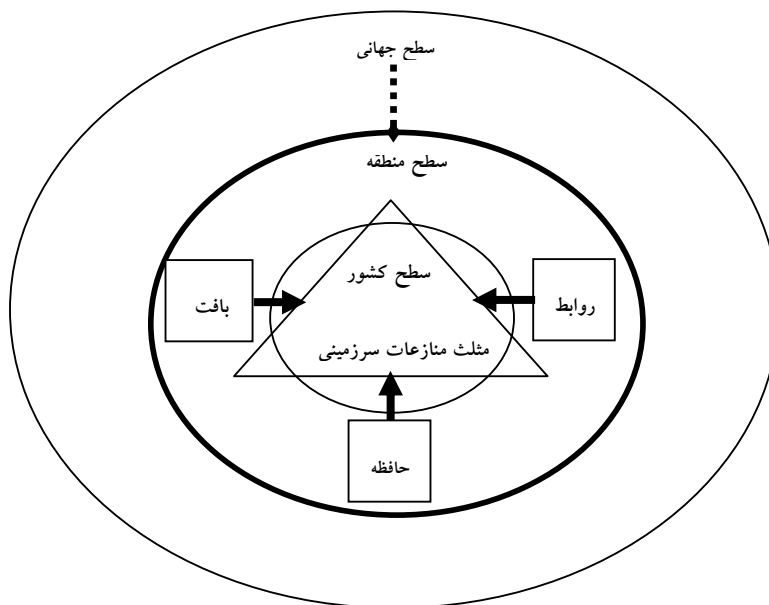
پ: ارتباط با مسائل اقتصادی

منازعات سرزمینی چون احتمالاً با دسترسی به منابع اقتصادی و حتی منابع استراتژیک مرتبط هستند ثبات سیاسی و اقتصادی را در گستره وسیعی متأثر می‌سازند و پیامدهای مختلفی از خود برجای می‌گذارند و از این جنبه نیز در ثبات منطقه‌ای مؤثراند. چنین حالتی ممکن است منجر به تغییر الگوی روابط متحدان و پیچیده‌تر شدن اوضاع گردد. بویژه اگر این منازعات در مناطق کمتر توسعه‌افته جهان رخ دهد و انگیزه‌ای هم از سوی کشورهای قدرتمند برای حل و فصل آن وجود نداشته باشد.

همچنان که در شکل شماره ۷ نشان داده شده است علیرغم گسترش فرامرزی این منازعات با این وجود امکان گسترش یافتن یک منازعه سرزمینی به سطح جهانی به ندرت وجود دارد. شاید به جز جنگ‌های جهانی اول و دوم که نمونه‌هایی استثنایی از گسترش منازعات سرزمینی به خارج از مرزهای منطقه‌ای است، نتوان منازعه‌ای را یافت که مبنای سرزمینی و بویژه مرزی داشته باشد و اینچنین در سطح جهانی گسترش یافته باشد. بویژه با گرایش‌های تازه‌ای که در قدرت‌های جهانی برای واگذاری امور منطقه‌ای به کشورهای منطقه و عدم دخالت در مسائل منطقه‌ای ایجاد شده است. با در نظر گرفتن مسائل فوق و برای فهم بهتر منازعات سرزمینی می‌توان مدل مثلی گالتانگ را برای تحلیل منازعات سرزمینی تا حدی دگرگون و با روش دیگری برای بررسی منازعات سرزمینی بکار برد. بخش‌هایی را بر آن افزود یا چیزهایی را از آن حذف کرد. به طور مثال به جای در نظر گرفتن رئوس مثلث می‌توان به آن حجم داد و هر بعد از آن را برای تفسیر و تحلیل بکار برد. می‌توان «بافت فرهنگی منطقه» را بر «تضاد»، «حافظه تاریخی اعضا» را بر «نگرش»، و «روابط متقابل کشورها» را بر «رفتار» منطبق کرد (شکل شماره ۷).

منازعه سرزمینی به بافت فرهنگی منطقه‌ای که منازعه از آن بر می‌خیزد بسیار بستگی دارد. وجود تفاوت‌های فراوان فرهنگی و اجتماعی عاملی در راستای تشدید منازعه ارزیابی می‌شود. روابط کشورها در گذشته که حافظه تاریخی آنها نسبت به یکدیگر را شکل می‌دهد به رفتاری که آنها در پیش می‌گیرند ارتباط دارد. خاطرات مشترک تاریخی بخشی از درک متقابل هر یک از کشورها را شکل می‌دهد که روی هم‌رفته فرهنگ، گفتمان و اعتقاد ملتها را می‌سازد. شیوه ساختاربندی و یادآوری گذشته در بسیاری از موارد در به حرکت درآوردن منازعه سرزمینی نقشی بسیار محوری دارد و مبنای رفتار واکنشی آنها را شکل می‌دهد. بنابراین بافت منطقه، ساختار روابط و خاطرات تاریخی همگی بخش‌هایی هستند که تضادها، نگرش‌ها و رفتارها را در شکل‌گیری یک منازعه سرزمینی در گستره منطقه‌ای شکل داده و به یکدیگر مرتبط می‌سازند. الگوی طراحی شده زیر می‌تواند امکان فهم بهتر منازعات سرزمینی را فراهم کند.

شکل ۷: مثلث منازعات سرزمینی؛ محرک‌ها و عوامل مؤثر در منازعات در سطح منطقه



ترسیم: نگارندگان

تغییر بازیگران سیاسی همراه با تغییر شخصیت و مواضع رهبران سیاسی اغلب در تغییر شکل منازعه بسیار حائز اهمیت است. تغییرات شخصی نیت و افکار رهبران سیاسی دارای قدرت تصمیم‌گیری در لحظات بحرانی بسیار حیاتی است. بعلاوه ژست‌های صلح‌طلبانه یا جنگ‌طلبانه رهبران که بیانگر تغییرات فردی است نقش مهمی در این زمینه دارد.

تغییراتی که در سطح منطقه‌ای یا در سطح ملی ایجاد می‌شود از قبیل تغییر دولت‌ها، دگرگونی توازن قدرت‌های یک منطقه، ارتباط کشورهای منطقه با قدرت‌های فرامنطقه‌ای، رشد یا فروکش کردن ناسیونالیسم، اتحاد و ائتلاف برخی کشورهای منطقه، و ... به درجات مختلف در شکل‌گیری یا حل منازعات سرزمینی تأثیرگذار است. تغییر جایگاه و وزن ژئوپلیتیک و موقعیت سیاسی کشورها در ایجاد افق‌های جدید پیش روی منازعه نقش اساسی دارد.

همچنان که بحث شد منازعات سرزمینی ارتباط زیادی با قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی دارند. به دلیل وابستگی‌هایی که میان قدرت منطقه‌ای با کشورهای همجوار وجود دارد چه از بعد اقتصادی و چه از بعد امنیتی؛ الزامات برخورد قدرت منطقه‌ای با کشورهای یک منطقه از نظر ماهیت و چگونگی برخورد قدرت جهانی با این موضوع متفاوت است. به عنوان مثال قدرت منطقه‌ای ممکن است به دلیل ترس از کشیده شدن جنگ به درون مرزهای خود با استفاده از زور در منطقه مخالف باشد در حالی که قدرت جهانی که خارج از منطقه است چنین دغدغه‌ای نداشته و موافق آن باشد. به عنوان مثال آمریکا در طول جنگ سرد از مجبزه شدن کوبا به شدت جلوگیری می‌کرد در حالی که در ویتنام که هزاران کیلومتر دورتر بود درگیر شد. از این زاویه سه گونه منازعات منطقه‌ای وجود دارد، نخست در مورد کشورهایایی که می‌توان آنها را پیشرفته‌ترین‌های جهان در حال توسعه نامید و منافع روسیه و آمریکا کم و بیش به یک اندازه در آنها دخیل است مانند کشورهای جنوب و جنوب غرب آسیا. دوم کشورهایی که مورد علاقه خاص یک یا چند کشور بزرگ هستند مانند کشورهای تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز. سوم منازعاتی که هیچکدام از قدرت‌ها در آن دخیل نیستند مانند رواندا و سومالی در آفریقا و زمانی که هرج و مرج داخلی به فاجعه‌های انسانی می‌انجامد مداخله ضرورت می‌یابد. حالت و ترنر که منازعات منطقه‌ای را در چهارچوب سیستم تابع بررسی کرده‌اند معتقدند: محیط منطقه‌ای آرام یکی از اهداف سیاست خارجی هر بازیگر

منطقه‌ای محسوب می‌گردد. خلاقیت‌های استراتژیک متنوعی برای ایجاد و نگهداری چنین محیط منطقه‌ای وجود دارد:

- ایجاد مناطق حائل در مرزهای خود؛
- اتحادهای منطقه‌ای به منظور حفظ توازن قدرت در منطقه؛
- تعهد فدراتیو؛
- اتحاد با بازیگران بیرون از سیستم تابع منطقه‌ای به منظور تقویت مقام و منزلت منطقه‌ای بازیگر.

در مورد نقش‌آفرینی قدرت‌های خارجی در یک منطقه در منازعات منطقه‌ای نظریه‌های متفاوتی ارائه شده است. جیمز گودبای که از پژوهشگران مسائل منطقه‌ای است و به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن منافع قدرت‌های برتر جهانی دیدگاه خود را مطرح کرده است، موضوعات منطقه‌ای را تحلیل کرده و معتقد است بدون حضور و همکاری قدرت‌های تراز اول جهانی امکان دستیابی به صلح و برقراری آرامش پایدار در سطح جهانی وجود ندارد، او بر این اعتقاد است که تنها همکاری و دخالت قدرت‌های بزرگ است که به رفع منازعات منطقه‌ای می‌انجامد: نقش ابرقدرت‌ها را می‌توان در یک تقسیم‌بندی بزرگ به دو گونه همکاری برای پیشگیری از بحران و همکاری برای کنترل و مدیریت بحران تقسیم کرد. همچنین در تقسیم‌بندی دیگر سه نوع همکاری ضمنی^۱ همکاری نامتقارن^۲ و همکاری تمام عیار و کامل^۳ را می‌توان تشخیص داد (گودبای، ۱۳۸۲: ۲۱).

در حالی که در نظر گرفتن تفاوت‌های مناطق مختلف جهان و همچنین تفاوت وزن ژئوپلیتیک قدرت‌های خارجی و منطقه‌ای برای حل و فصل منازعات این نظر را تأیید نمی‌کند. از آنجا که پیامدهای هر گونه رفتار خصومت‌آمیز یا همگرایانه مستقیماً متوجه قدرت منطقه‌ای است بدیهی است که انتظار داشته باشیم قدرت منطقه‌ای تلاش بیشتری برای ایجاد فعالیت‌های همگرایانه داشته باشد تا از این طریق به نحو مناسب‌تری به اهداف منطقه‌ای خود دست یابد.

1 - Tacit Cooperative
 2 - Asymmetrical Cooperative
 3 - Fully fledged cooperative

اشتراک انگیزه‌های مثبت و سازنده مانند منافع اقتصادی، تقسیم منابع ضروری، همگرایی در موسسات منطقه‌ای، توسعه منطقه‌ای و سایر دلایل دیگر نیز از جمله مشوق‌های قدرت‌های منطقه به پرهیز از خشونت و درگیری است.

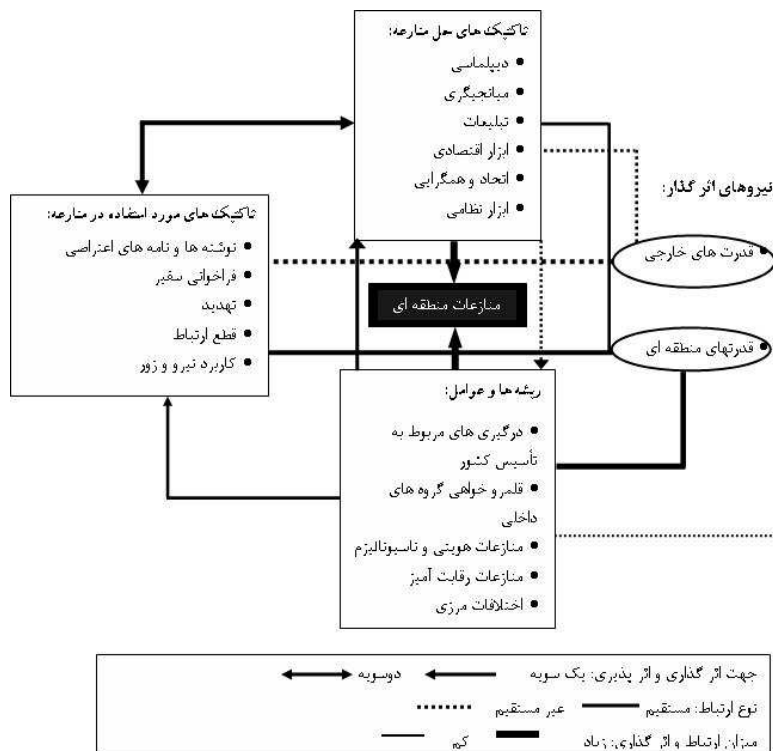
اگر در منطقه‌ای تفاوت در سطح قدرت ملی کشورها زیاد باشد این مسأله بیشتر خودنمایی می‌کند. در واقع هر چه محیط منطقه امن‌تر باشد زمینه برای دستیابی به اهداف منطقه‌ای فراهم‌تر است. ضمن آن که در مورد منازعات سرزمینی قضیه بعد دیگری نیز پیدا می‌کند. منازعات سرزمینی جدا از آن که سرشتی کاملاً ژئوپلیتیک دارند، از آنجا که سرزمین مؤلفه اصلی تشکیل کشور و بدون آن نمی‌توان ادعای استقلال داشت، در زمره پرستیژ ملی کشورها بحساب می‌آیند و خاصیتی حیثیتی نیز پیدا می‌کنند. به دلیل ماهیت مسائل سرزمینی و انعکاسی که هر گونه دخالت پیدا و پنهان خارجی در افکار عمومی یک منطقه برجای می‌گذارند قدرت‌های خارجی علاقه کمتری به مداخله مستقیم در منازعات سرزمینی دارند و در چنین منازعاتی کار را به قدرت‌های منطقه و طرف‌های کشمکش واگذار می‌کند. عموماً تا زمانی که ادعاهای سرزمینی به منازعات خشونت‌آمیز تبدیل نشوند، قدرت‌های خارجی تمایل چندانی به مداخله ندارند و از این رو نقش قدرت‌های منطقه‌ای اهمیت بسیار زیادی پیدا می‌کند.

۵- الگوی پیشنهادی

با توجه به بحث‌های انجام شده به نظر می‌رسد نظریات مطرح در مورد حل و فصل منازعات و مدل‌هایی که از دل این نظریات ارائه شده است برای حل و فصل منازعات سرزمینی ناکافی‌اند. نقش‌آفرینی قدرت منطقه‌ای به عنوان یک بازیگر فعال در سطح منطقه و میزانی که می‌تواند در حل منازعه مؤثر باشد در این نظریات مجهول مانده است. به دلیل ماهیت متفاوت این نوع منازعات، در واقع ترکیبی از تاکتیک‌های مختلف مدیریت و تغییر شکل منازعات باید از طریق قدرت‌های موجود در یک منطقه به کار گرفته شود تا منجر به حل و فصل این گونه منازعات گردد. میزان اثر گذاری قدرت‌های خارجی در یک منطقه به میزانی است که واحدهای درون منطقه‌ای برای آنها فرصت ایجاد کنند. اما به طور کلی، در منازعات سرزمینی بین کشورها، قدرت‌های منطقه‌ای می‌توانند نقش مهمی در تشدید یا جلوگیری از منازعات ایفا

کنند. فرایند نقش آفرینی قدرت منطقه‌ای در مدل زیر ترسیم شده است. این مدل بر فرضیات زیر استوار است:

- شدت و ضعف عوامل و ریشه‌های منازعات سرزمینی در طول زمان متغیر و متفاوت است.
- قدرت‌های خارجی در شدت و ضعف عوامل اثرگذاری غیر مستقیم دارند و به دلیل نزدیکی جغرافیایی قدرت‌های منطقه‌ای رابطه بیشتری با این ریشه‌ها و عوامل دارند و تأثیرگذاری‌شان بیشتر است.



- در حل یک منازعه ضمن آن که انتخاب تاکتیک‌های مختلف حل منازعه رابطه مستقیمی با ریشه منازعه دارد، اما اثر غیر مستقیم و در واقع اندک بر ریشه منازعه بر جای می‌گذارد.
- در انتخاب تاکتیک‌های مورد استفاده برای حل و فصل منازعه قدرت‌های خارجی به دلیل

فاصله جغرافیایی از معرکه تمایزی میان کاربرد یا عدم کاربرد نیروی نظامی ندارند در حالی که قدرت‌های منطقه‌ای به دلیل این که مستقیماً از این مسأله متأثر می‌شوند ترجیح می‌دهند که با سایر تاکتیک‌ها به حل و فصل منازعات بپردازند تا آن که از نیرو و ابزار فیزیکی در این راه استفاده کنند.

- شیوه‌هایی که در یک منازعه مورد استفاده است تأثیر مستقیمی بر تاکتیک‌های حل و فصل منازعه دارد در همان حال بر تاکتیک‌های حل منازعه هم تأثیر مستقیم دارند.
- ریشه‌ها و عواملی که ایجاد کننده منازعه هستند تأثیر مستقیمی بر تاکتیک‌های مورد استفاده در منازعه دارند و شدت و ضعف عکس‌العمل‌ها را نیز نشان می‌دهند.
- در یک منازعه منطقه‌ای، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نقش‌آفرینی یکسانی ندارند. قدرت فرامنطقه‌ای تأثیرگذاری زیادی در جریان یک منازعه نمی‌گذارند. آنها ارتباط غیر مستقیمی با ریشه‌ها و عوامل، تاکتیک‌های و روش‌های حل و فصل منازعه و بویژه تاکتیک‌های مورد استفاده در منازعه دارند در حالی که قدرت‌های منطقه‌ای می‌توانند در هر کدام از این موارد به عنوان یک بازیگر فعال و اثرگذار مسقیماً دخالت کرده و جریان منازعه را به دلخواه خود تغییر دهند.

۶- قدردانی

نویسندگان لازم می‌دانند از حمایت‌های مالی دانشگاه تربیت مدرس برای انجام این پژوهش قدردانی نمایند.

منابع

۱. صباغیان، علی (۱۳۷۶)، نقش میانجیگری در حل و فصل اختلافات بین‌المللی؛ تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲. فریدی عراقی، عبدالحمید (۱۳۶۹) روش‌های مسالمت آمیز حل و فصل اختلافات بین‌المللی؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. گودبای، جیمز ای (۱۳۸۲)، تعارض‌های منطقه‌ای؛ ترجمه محمدرضا سعید آبادی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. واعظی، محمود (۱۳۸۴)، مبانی نظری میانجیگری در مناقشات بین‌المللی؛ فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲.
5. Ayoob, Mohammed. (1995), *The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict, and the International System*; Boulder: Lynne Rienner.
6. Azar, E. and John W. Burton. (1986), *International Conflict Resolution: Theory and Practice*, Boulder; Lynne Rienner and Wheatsheaf. Basingstoke: Macmillan.
7. Bloomfield, D. and Ben Reilly. (1998), *The Changing Nature of Conflict and Conflict Management*; in Peter Harris and Ben Reilly (eds.), op. cit.
8. Curle, A. (1996), *Another Way: Positive Responses to Violence*; Oxford: John Carpenter.
9. Fisher, R. and Loreleigh Keashly. (1991), *The potential complementarity of mediation and consultation within a contingency model of third-party intervention*; *Journal of Peace Research*, Vol. 28, No. 1.
10. Galtung, J. (1996), *Peace by Peaceful Means*; London: Sage.
11. Glasl, F. (1982), *The Process of Conflict Escalation and Roles of Third-parties*; in G.B. Bomers and R.B. Peterson (eds.), *Conflict Management and Industrial Relations*, Boston, The Hague, London: Kluwer Nijhoff.
12. Hugh Miall. (2004), *Conflict Transformation: A Multi-Dimensional Task*; Berghof Research Center for Constructive Conflict Management - Edited version.
13. Lederach, J.P. (1995), *Preparing for Peace: Conflict Transformation Across Cultures*; New York: Syracuse University Press.
14. Mitchell, C. R. (1981), *The structure of international conflict*; London, Macmillan.
15. Oliver Ramsbotham, Tom Woodhouse, Hugh Miall. (2005), *Contemporary Conflict Resolution*; Publisher: Polity Press
16. Rupesinghe, K. (ed.) (1995), *Conflict Transformation*; London: Macmillan.
17. Ryan, Stephen. (2009), *Conflict transformation: Reasons to be modest*. In: *Handbook of conflict Analysis and Resolution*; Dennis J.D. Sandole et al. Routledge Taylor & Francis Group. UK.
18. Vayrynen, R.(ed.) (1991), *To Settle or to Transform? Perspectives on the Resolution of National and International Conflicts "New Directions in Conflict Theory"* *Conflict Resolution and Conflict; Transformation*. London: Sage.